

Saeed Nafisi (1895-1966) and nationalist historiography in Iran

Ali Ferdosi^{*}, Omid Sepehrirad^{}**

Amir Akbari^{*}**

Abstract

After Iran's defeat by Russia, new ideologies such as nationalism entered the sphere of politics and culture in Iran. The Qajar dynasty, due to internal and external problems, was unable to adapt itself to the new civilization. However, the Pahlavi government, which aimed to build a nation-state, promoted its nationalist ideologies through historiography and historians. One of these historians was Saeed Nafisi, whose works emphasized the phenomenon of nationalism based on four main pillars: antiquity, anti-Arab sentiment, Aryanism, and individualism. The upcoming research intends to critically analyze Nafisi's works in order to gain a better understanding of the Pahlavi regime's efforts to legitimize and promote its own ideology.

Keywords: Saeed Nafisi, Nationalist historiography, antiquarianism, Pahlavi rule, anti-Arabism.

* PhD Student in History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran, aferdosi15@yahoo.com

** Assistant Professor, Department of History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran
(Corresponding Author), omid_sepehri@yahoo.com

*** Assistant Professor, Department of History, Bojnord Branch, Islamic Azad University, Bojnord, Iran,
amirakbari84@yahoo.com

Date received: 13/09/2023, Date of acceptance: 03/12/2023



سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ ش) و تاریخ نگاری ناسیونالیستی در ایران

علی فردوسی*

امید سپهری راد**، امیر اکبری***

چکیده

پس از شکست ایران از روسیه، اندیشه‌های جدید نظیر ناسیونالیسم وارد عرصه سیاست و فرهنگ ایران شد. حکومت قاجار به علت مشکلات زیاد داخلی و خارجی نتوانست خود را با تمدن جدید وفق دهد، اما حکومت پهلوی که به دنبال ساخت دولت - ملت بود، با استفاده از تاریخ نگاری و مورخان، اندیشه‌های ناسیونالیستی خود را ترویج داد. از جمله این مورخان سعید نفیسی بود که پدیده ناسیونالیسم در آثار وی بر چهار محور باستان گرایی، عرب ستیزی، آریایی ستایی، و شخصیت محوری استوار است. این پژوهش سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی به نقد و بررسی آثار نفیسی در این حوزه بپردازد تا بتواند براساس تحلیل آن‌ها به فهم درستی از آثار او در جهت نشان دادن تلاش‌های پهلوی برای مشروعیت سازی و ترویج ایدئولوژی برسد.

کلیدواژه‌ها: سعید نفیسی، تاریخ نگاری ناسیونالیستی، باستان گرایی، حکومت پهلوی، عرب ستیزی.

* دانشجوی دکتری تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران، aferdosi15@yahoo.com

** استادیار گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران (نویسنده مسئول)،
omid_sepohri@yahoo.com

*** استادیار گروه تاریخ، واحد بجنورد، دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد، ایران، amirakbari84@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲



۱. مقدمه

در دوره قاجاریه، شکست ایران از روسیه منجر به آشنایی با اروپای مدرن و ورود اندیشه‌های نوگرایانه در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی شد و برخی روشن‌فکران و علما به عقب‌ماندگی جامعه ایران آگاهی یافتند. این امر زمینه را برای تغییر و تحول در بسیاری از حوزه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی به وجود آورد. تاریخ‌نگاری نیز مانند بخش‌های دیگر تحت تأثیر تحولات جهانی قرار گرفت. در پی این امر، تغییراتی در بینش و شیوه‌های تاریخ‌نویسی مورخان این دوره پدیدار شد و افق تفکر تاریخی تا اندازه‌ای ترقی کرد. علاوه بر همه این‌ها، علاقه و توجه خاصی به تاریخ ایران باستان پیدا شد که خود معلول رواج تفکر ناسیونالیستی بود (طلایی و نجفیان رضوی ۱۳۹۰: ۱۰).

برای نمونه، آخوندزاده معتقد بود که اعراب سلطنت باشکوه هزارساله ایرانیان را نابود و طوری این کشور را ویران کرده‌اند که آبادی آن هنوز میسر نشده و خطی بر گردن ایشان گذاشته که تحصیل متعارف نیز برای مردم دشوار است (آخوندزاده ۱۳۹۵: ۱۷۶). به جز آخوندزاده، افرادی چون میرزا آقاخان کرمانی، شاهزاده جلال‌الدوله، و ... نیز آثاری درباره ایران باستان دارند که هریک بخشی از تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره قاجار را شامل می‌شود. این مورخان قاجاری با محور قرار دادن ملی‌گرایی به بازنویسی تاریخ ایران در قرون گذشته پرداختند و با برجسته کردن تاریخ ایران باستان و قراردادن این دوره به عنوان دوران حیات ملی ایران، بنیان‌های هویت ملی ایران نوین براساس هویت باستانی را پی‌ریزی کردند. در این دوره هویت جدید ایرانی با رویکرد سیاسی و با تأثیرپذیری از غرب و مخالفت با اسلام شکل گرفت (قره‌داغی ۱۳۹۹: ۳۰۶). با وجود این، حکومت قاجاریه هرگز نتوانست از شکل‌گیری تاریخ‌نگاری جدید برای کسب مشروعیت بهره جوید. در دوره مشروطه نیز تلاش‌هایی در این باره شد، اما به علت هرج و مرج ناشی از عوامل داخلی و خارجی این تلاش‌ها ناقص می‌ماند.

دوره پهلوی از نظر تثبیت گفتمان ناسیونالیسم بر فضای سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایران و برپایی دولت مدرن مبتنی بر این گفتمان و تأسیس سازمان‌ها و نهادها و اتخاذ نگرش‌های برآمده از این ایدئولوژی اهمیت دارد. مهم‌تر از همه، تثبیت تاریخ‌نگاری‌های رسمی و حکومتی بر مبنای ایدئولوژی ناسیونالیسم نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. در این دوره، هم‌چنین، تاریخ و تاریخ‌نگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین بسترهای حضور و نمود ناسیونالیسم به عنوان ابزاری توانمند در تثبیت ناسیونالیسم در فضای فکری و فرهنگی ایران معاصر و شکل دادن به ذهنیت طبقات مختلف مردم و تربیت نخبگانی جدید با تفکر ناسیونالیستی به طور گسترده مورد توجه قرار گرفت (طرفداری ۱۳۹۰: ۲۲۲).

حکومت پهلوی نیاز مبرمی به استفاده از تاریخ‌نگاری و تحریک احساسات ناسیونالیستی داشت. رضاشاه متهم به این بود که با کمک بریتانیا به قدرت رسیده است. نبود آزادی‌های سیاسی و فشارهایی که برای انجام اصلاحات مدنظر حکومت بر دوش مردم بود مشروعیت پهلوی را زیر سؤال برده بود؛ از این رو، لازم بود تا با استفاده از ابزار تاریخ‌نگاری و تبلیغاتی نظیر منجی‌بودن رضاشاه، نجات کشور از فساد و تباهی قاجاریه، پدر ایران نوین، و ... برای حکومت مشروعیت لازم را ایجاد کند (ملایی‌توانی ۱۳۹۶: ۲۴-۲۶). دستگاه حکومت پهلوی نیز مورخانی نظیر عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، فتح‌الله ییلا، احمد کسروی، رشید یاسمی، دانش نوبخت، ابراهیم صفایی، و ... را برای این منظور به کار گرفت (همان: ۳۱-۳۲).

پژوهش حاضر نیز درصدد بررسی یکی از همین مورخان دوره پهلوی یعنی سعید نفیسی است. او که یکی از مهم‌ترین پژوهش‌گران این دوره است نقش زیادی در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی داشت. با نگاه به حجم وسیع آثار او به‌خوبی می‌توان به این مسئله پی برد. عمده پژوهش‌های تاریخی او رگه‌هایی از ناسیونالیسم و باستان‌گرایی دارد. تاریخ‌نگاری یکی از مهم‌ترین ابزارهای حکومت‌ها برای پی‌ریزی ایدئولوژی و افکار خودشان است. حکومت‌های مختلف از طریق کتب درسی و آموزشی، تولید آثار مختلف تاریخی، و مواردی از این دست به تبلیغ ایدئولوژی خود می‌پردازند. این مسئله در دوره پهلوی به‌خوبی مشهود است. در این دوره، تاریخ‌نگاری، چه به‌عنوان بررسی دوره‌های گذشته و چه به‌عنوان معاصر‌نویسی، به حکومت وابسته و حاوی ایدئولوژی و خواسته‌های رسمی حکومت بود (طرفداری ۱۳۹۰: ۲۲۳). این پژوهش نیز به دنبال واکاوی همین مسئله است. با بررسی آثار سعید نفیسی، به‌عنوان یک مورخ مطرح که در دستگاه حکومتی بود، می‌توان به جنبه‌های مهمی از نگرش حکومت پهلوی پی برد. آرا و اندیشه‌های ناسیونالیستی موجود در آثار نفیسی می‌تواند حاکی از خواست حکومت برای گسترش اندیشه‌های ناسیونالیستی باشد. مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی آرای ناسیونالیستی موجود در آثار سعید نفیسی، مورخ و پژوهش‌گر مطرح دستگاه حکومت پهلوی، است تا از این طریق بتوان به جنبه‌های مختلف تاریخ پهلوی پی برد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، آرا و اندیشه‌های یک مورخ حکومتی گویای خواسته‌ها و تمایلات آن حکومت برای پی‌ریزی آن تفکرات در جامعه است. نوشته پیش‌رو در زمره پژوهش‌های حوزه تاریخ‌نگاری قرار می‌گیرد و سه دسته از آثار از جمله کتب، مقالات و پایان‌نامه‌ها در ذیل پیشینه تحقیق قرار می‌گیرند:

الف) تمامی مطالبی که درمورد سعید نفیسی نوشته شده و به بررسی آرا، عقاید، و آثار وی در حوزه تاریخ پرداخته‌اند:

رستم وحید در مجله *ارمغان* شرح حالی از نفیسی ارائه داده که هرچند کوتاه است، اما به علت هم عصر بودن با او بسیار مفید است (وحید ۱۳۰۸). علاوه بر آن، یک ارزیابی مختصر نیز در یک پایان نامه درباره شیوه سعید نفیسی در نقد و تحلیل متون ادبی کلاسیک فارسی صورت گرفته که به نکات مثبت روش و سبک او در این حوزه می پردازد (نیکوبخت و رنجبران ۱۳۸۷).

یک پایان نامه دیگر هم با عنوان *بررسی و تحلیل آثار و اندیشه های سعید نفیسی*، به قلم شقایق مقدم خواه، به نگارش درآمده که تمرکز آن بر نقش و تأثیر نفیسی در حوزه ادبیات فارسی است. (مقدم خواه ۱۳۹۳).

ب) نوشته ها و آثاری که درباره تاریخ نگاری دوره پهلوی نوشته شده اند: این گونه آثار معمولاً در ذیل خود و به صورت گزینشی آرا و اندیشه های نفیسی را بررسی کرده اند و این عمده ترین تفاوت بین این پژوهش و پژوهش های مربوط به تاریخ نگاری دوره پهلوی است. کتاب علیرضا ملایی توانی تحت عنوان *گفتنمان تاریخ نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه* مهم ترین پژوهش در این زمینه است (ملایی توانی ۱۳۹۶). نویسنده به بررسی مورخان و تاریخ نگاری این دوره پرداخته و از این حیث یک منبع مناسب برای فهم تاریخ نگاری آن دوران است. اثر سیمین فصیحی درباره جریان های اصلی تاریخ نگاری پهلوی نیز از دیگر کتبی است که تاریخ نگاری این دوره را بررسی کرده است. فصیحی، در فصل دوم کتاب خود، تاریخ نگاری ناسیونالیستی در دوره پهلوی را بررسی می کند. این بخش در زمره پیشینه تحقیق پژوهش حاضر قرار می گیرد (فصیحی ۱۳۷۲). پایان نامه یونس قربانی فر تحت عنوان *تاریخ نگاری ناسیونالیستی در عصر پهلوی اول* نیز از دیگر پژوهش های مرتبط با این بخش است (قربانی فر ۱۳۸۵).

ج) نوشته هایی که به بررسی تاریخ نگاری ناسیونالیستی در تاریخ معاصر پرداخته اند: شمار این پژوهش ها بسیار زیاد است و محتوای آن ها نیز بررسی سیر و تکوین تاریخ نگاری ناسیونالیستی و مورخانی است که به این امر پرداخته اند. مقاله «ارزیابی انتقادی تاریخ نگاری ناسیونالیستی در ایران» از رضا بیگدلو (۱۳۹۳) این نوع از تاریخ نگاری را نقد و بررسی کرده و سیر تکوین آن از قاجار تا پهلوی را ارزیابی کرده است. پژوهش دیگر مقاله علی محمد طرفداری (۱۳۹۰) با عنوان «تاریخ: تأمل؛ تاریخ نگاری ناسیونالیستی ایران و پایه گذاری او هام تاریخی مقدس» است که وی نیز مانند بیگدلو به بررسی سیر تکوین این نوع از تاریخ نگاری پرداخته است. طرفداری تبعات و زیان های این شیوه تاریخ نگاری را نیز بررسی کرده است.

تاریخ نگاری از مهم ترین علمی است که بستر مناسبی را جهت گسترش ایدئولوژی های حکومت ها فراهم می کند. به اعتقاد رایینسن، حکومت ها به کمک تاریخ نگاری می توانند ادعاهای

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۷۷

خود درباره گذشته، حال، و آینده را اثبات کنند (رایینسن ۱۳۸۹: ۲۰۴) حکومت پهلوی نیز در پی ساخت یک دولت - ملت جدید برپایه ناسیونالیسم بود. از این‌رو، نگاهی ابزاری و فایده‌گرایانه به تاریخ داشت و سعی می‌کرد از طریق آموزش، نگارش، و برانگیختن احساسات و عواطف باورها و ارزش‌های آن‌ها را تغییر دهد. یکی از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های حکومت پهلوی اندیشه ناسیونالیسم بود که بر محورهای مختلفی استوار بود. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی پهلوی ویژگی‌های جالب‌توجهی داشت که با جست‌وجو در آثار مورخان این دوره می‌توان به محورهای اصلی آن پی برد. اصلی‌ترین ویژگی‌های این تاریخ‌نگاری عبارت هستند از:

۱. باستان‌گرایی بر این مبنا که ایران در دوران باستان از نظر سیاسی و فرهنگی در اوج قله ترقی و پیشرفت بود (پورداوود ۱۳۵۶: ۲۲-۲۳؛ صفا ۱۳۴۶: ۳۶)؛

۲. عرب‌ستیزی که برپایه این گفتمان، پس از حمله اعراب، ایران وارد دوران ظلمت و سیاهی شد و پیشرفت و ترقی ایران باستان را از بین برد. در این تفکر اعراب عامل اصلی انحطاط و عقب‌ماندگی ایران شمرده می‌شدند و از آن‌ها به‌عنوان افرادی فاقد فرهنگ و تمدن که در جاهلیت می‌زیستند یاد می‌شد (پورداوود ۱۳۴۳: ۳۴۱)؛

۳. نژادگرایی و تأکید بر این‌که همه ساکنان ایران کنونی از نژاد آریایی هستند. در این‌گونه مطالب معمولاً به‌صورت مداوم تأکید زیادی بر نژاد مردمان مختلف می‌شود (پیرنیا ۱۹۲۸: ۸)؛

۴. ترویج عشق به وطن از طریق تجلیل و تمجید از شخصیت‌های تاریخی و شخص رضاشاه به‌عنوان قهرمان ملی که یا کشور را از چنگال دشمنان و شاهان نالایق نجات داده و یا در این راه تلاش بسیار کردند (نفیسی ۱۳۴۴: ۶). آثار سعید نفیسی نیز به‌عنوان یکی از مورخان ناسیونالیست این دوره خالی از این ویژگی‌ها نیست. در ادامه، سعی می‌شود تا با توجه به این محورهای چهارگانه، آثار سعید نفیسی نقد و بررسی شود.

۲. باستان‌گرایی

در دوره پهلوی تفکر باستان‌گرایی، که از آثار و اندیشه‌های آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی شروع شده بود، به یکی از محورهای اصلی اندیشه روشن‌فکران تبدیل شد. نفیسی تعداد زیادی از آثار خود در زمینه تاریخ را یا به‌صورت مستقیم به ایران باستان اختصاص داده و یا به افرادی پرداخته که در جهت احیای این دوران کوشیده‌اند.

از دیدگاه نفیسی ایران در دوره ساسانیان یکی از متمدن‌ترین کشورهای جهان بوده (نفیسی ۱۳۸۷: ۲۸)؛ او برای اثبات این مدعا، دلایل خاص خود را در کتابی با عنوان *تاریخ تمدن ساسانی* بیان کرده است، اما نکته جالب توجه شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی است که او برای برتری تمدن ساسانی ذکر کرده است. در این خصوص به مواردی چون تجملات دربار ساسانی، درفش، سکه‌ها، مهرها، القاب درباری، و غنیمت‌های جنگی اشاره شده و مؤلفه‌هایی از این دست را به عنوان برتری‌های ساسانیان در فرهنگ و تمدن آورده است. او در قسمتی از کتاب خود این چنین نوشته است:

هنگامی که اعراب شهر تیسفون را گرفتند از جمله چیزهایی که از خزانه سلطنت تاراج کردند تاج خسرو دوم بود و جامه‌های او که هریک از آن‌ها زربفت و جواهرنشان بود و جوشن و کلاه خود شاه از طلای خالص و فرشی دارای ۳۵۶ متر طول و تقریباً ۷۲ متر عرض

و در ادامه نیز شکوه و ثروت خسرو دوم را ستایش می‌کند (همان: ۱۸۷). در جای دیگری از کتاب خود تصرف و آوردن چلیپای مسیح از اورشلیم به تیسفون را نشانه برتری ساسانیان می‌داند (همان: ۲۴۵). ملاکی که نفیسی برای برتری تمدن ساسانی در نظر گرفته صورت ظاهری توسعه و پیشرفت و غلبه جویی است. یک تمدن صرفاً با شکوه دربار و غنیمت‌های جنگی در زمره تمدن‌های درخشان قرار نمی‌گیرد؛ اما چرا نفیسی چنین ملاک‌هایی را در نظر گرفته است؟ پاسخ سؤال می‌تواند چنین باشد که اگر قرار بود نفیسی این ملاک‌ها را دقیق بررسی کند، به نتایجی می‌رسید که ناقض مطالب وی بود. این مسئله که خسرو پرویز توانسته صلیب مسیحیان را به تیسفون بیاورد هرگز نمی‌تواند دلیل درخشش تمدن ساسانی باشد. خسرو پرویز به مدت ۲۷ سال با روم جنگید. در این مدت، این جنگ هیچ نتیجه‌ای در پی نداشت. خسرو پرویز در نهایت شکست خورد و تمام مناطق متصرفی را از دست داد. ۲۷ سال جنگ احتیاج به نیروی جنگی و ثروت زیادی دارد که این مسئله فشار زیادی بر مردم وارد می‌کند. دیاکونف معتقد است که کشاورزان مجبور بودند که در طی جنگ‌ها به منزله پیاده نظام و نیروهای امدادی در جنگ‌ها خدمت کنند (دیاکونف ۱۳۸۳: ۳۴۹). مسلماً ۲۷ سال جنگ آسیب زیادی به کشور و مردم وارد می‌کند؛ نکته‌ای که نفیسی هرگز به آن اشاره نمی‌کند. ذهن ایدئولوژی زده وی چنان غرق مسائل مربوط به دربار و تجملات ظاهری شده که فراموش کرده است این سرزمین دارای مردمانی است که شاکله اصلی کشور را تشکیل می‌دهند. وضع زندگی همین مردم ملاک اصلی پیشرفت و درخشش یک تمدن است.

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۷۹

نفیسی، هنگامی که از مردم عادی سخن می‌گوید، هرگز به بررسی عمیق زندگی ایشان و مشکلاتی که در جامعه داشتند نمی‌پردازد. جامعه عصر ساسانی یک جامعه طبقاتی بوده است که به تعبیری به دو گروه اشراف و توده‌ها تقسیم می‌شد (دریایی ۱۳۸۳: ۱۵۶). این نوع نظام طبقاتی با قوانین محکم و استوار اجازه پویایی و تحرک اجتماعی را در جامعه ایران از بین برد (کریستن سن ۱۳۸۹: ۳۱۴) بنابر نامه تنسر به گشنسب، نجبا و اشراف با قوانین دینی از عوام جدا می‌شدند و با تشخیص در لباس و مرکب و سرای و بستان و زن و خدمت‌کار از عوام متمایز بودند (مینوی ۱۳۵۴: ۱۹). بیل درباره نظام طبقاتی ساسانی چنین می‌نویسد:

ساختار اجتماعی آن از نوع بسیار متصلب و روابط طبقاتی دربردارنده جریان یک‌سویه قدرت بود که طبقات پایین را در موضع رعیت نگه می‌داشت. جامعه به چهار طبقه عمده تقسیم می‌شد: روحانیان، نظامیان، دیوان‌سالاران، و دهقانان. هرکدام از این طبقات نیز به گروه‌های ثابتی تقسیم می‌شدند و نتیجه امر ساختار اجتماعی سلسله‌مراتبی پیچیده‌ای بود. تحرک اندکی بین طبقات صورت می‌گرفت (بیل ۱۳۸۷: ۱۸).

داستان مرد کفش‌گر و انوشیروان ساسانی که در شاهنامه بدان تأکید شده مؤید همین ساختار پیچیده است (فردوسی ۱۳۸۲: ۴۷۲).

در نظام کشاورزی که ستایش‌شده دین زردشتی بود، وضع کشاورزان (که تبدیل‌کننده زمین‌های غیرآبادان به زمین‌های پرمحصول بودند)، باوجود انواع سهم‌ها و مالیات‌ها، چندان مناسب نبود. حتی آنان به‌هنگام جنگ موظف بودند به‌منزله پیاده‌نظام و عوامل امدادی و کارگری در نبردها شرکت کنند (دیاکونف ۱۳۸۳: ۳۴۹).

حیرت‌آور است که او در این زمینه به مرتبه علم و دانش در آن دوره هیچ اشاره‌ای نکرده، درحالی‌که رتبه و درجه هر فرهنگ و تمدنی را با جایگاه علم و دانش در آن فرهنگ می‌سنجند، نه با ثروت، تجمل، یا درفش کاویان.

باید گفت از آن‌جاکه نفیسی مورخ چندان دقیقی نیست، برای نقد وضعیت سواد مردم ناگزیر بود به مطالب کریستین سن و داستان مشهور کفش‌گر و انوشیروان مراجعه کند. کریستن سن درخصوص وضعیت علم و دانش در زمان ساسانیان چنین می‌نویسد:

جماعت بسیاری از تجار شهرها قرائت و کتابت و حساب می‌دانسته‌اند و چون از این بگذریم، عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشتند. هیون تسیانگ گوید ایرانیان به فکر دانش نیستند و فقط به پیشه خویش اشتغال می‌ورزند (کریستن سن ۱۳۸۹: ۴۰۴).

به همین دلیل، وی به نظام آموزشی این دوره نمی‌پردازد.

جنبشی اعتراضی مزدک که در پی تعدیل چنین سیستمی به وجود آمد، و شعار آن اشتراک میان زنان و اموال بود، در جهت بهبود شرایط شکل گرفت. در آستانه جنبش مزدکی، نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی شرایطی انفجارآمیز فراهم کرده بود و مزدک واکنشی شدید در برابر این اوضاع بحرانی بود. مزدک، با شناخت عوامل ناپایداری و بحران‌آفرین جامعه، اصول خود را بر ترمیم آنان قرار داد. بدین سبب، مسئله زنان و اموال در اندیشه‌های مزدک تقدم یافت. این نیاز عمیق اجتماعی با رویکرد گسترده عمومی مواجه شد (حاجیان‌پور ۱۳۷۶: ۴۸). این‌اثیر با بیان سخنان مزدک در برابر انوشیروان چگونگی استقبال ایرانیان از جنبش مزدکی را نشان می‌دهد. مزدک در پاسخ انوشیروان، که قصد قتل عام مزدکیان را داشت، می‌گوید: «آیا تو می‌توانی همه مردم را به قتل برسانی؟» (ابن‌اثیر ۱۳۴۹: ج ۱، ۸۸)؛ اما با به قدرت رسیدن خسرو اول آن جنبش سرکوب شد و اصلاحات این شاه مقتدر در تثبیت این نوع نظام طبقاتی بسیار تأثیرگذار بود. درباره این اصلاحاتی که در دوره خسرو انوشیروان ایجاد شد و برخی معتقدند به ایجاد یک ساختار عادلانه در سرزمین ایران منجر گردید (فردوسی ۱۳۸۲: ۴۳۴-۴۳۵؛ گریشمن ۱۳۸۸: ۳۵۰) باید با دیده شک و تردید نگریست (زرین‌کوب ۱۳۷۵: ۲۶۴). نفیسی در داستان جالبی که در این خصوص ذکر کرده می‌نویسد:

هنگامی که خسرو اول در مالیات اصلاحات کرد و اساس جدیدی برای بار دادن خود برقرار داشت، بزرگان دربار خود را برای شور جمع کرد و دو بار از ایشان پرسید که ایرادی به قرارهای تازه او دارند یا نه؟ بار سوم، چون همه خاموش مانده بودند، یکی از حاضران با ادب پرسید که شاه در نظر دارد این مالیات‌ها را دائمی کند یا نه؟ زیرا اگر دائمی کند، به مرور زمان ظلم خواهد شد. شاه گفت: ای مرد ملعون گستاخ، تو از کدام طبقه‌ای؟ آن مرد جواب داد و گفت از طبقه دبیران است و شاه فرمان داد آن قدر بر سر او بکوبند که بمیرد و این فرمان مجری گشت. سپس حاضران همه گفتند: ای شاه، تمام مالیات‌هایی را که تو وضع کرده‌ای ما عادلانه می‌دانیم (نفیسی ۱۳۸۷: ۳۳).

با مطالبی که درباره نظام طبقاتی عصر ساسانی گفته شد، در این روایت چند نکته واضح و مشخص است: نخست آن‌که آن اصلاحات چندان جنبه عادلانه نداشت؛ نکته دوم عدم وجود آزادی در میان طبقات فرادست جامعه بود. هنگامی که فردی از طبقه دبیران به علت یک اظهار نظر ساده تنبیه و مجازات می‌شد، بدون شک شرایط مردم طبقات فرودست سخت و دشوار بود و آن‌ها حق هیچ‌گونه اظهار نظر نداشتند. مسلم است که در چنین جامعه‌ای حتی با وجود ثروت زیاد، قدرت نظامی عظیم، و شکوه و عظمت دربار و درباریان اشکالات ساختاری زیادی وجود دارد. نفیسی اما هیچ‌یک از این اشکالات را نمی‌بیند و به آن‌ها نمی‌پردازد. دلیل این مسئله نیز

مشخص است؛ اگر او به نقد و بررسی این مسائل می‌پرداخت، آن دوران آرمانی که درصدد القای آن به خوانندگان کتاب خود بود در ذهن مخاطب از بین می‌رفت. البته ناگفته نماند که نفیسی در مواردی اندک به نقد ساسانیان پرداخته، اما این مطالب مربوط به اواخر این دوره است (نفیسی ۱۳۹۰: ۳۲؛ نفیسی ۱۳۳۵: ۹-۱۰).

۳. عرب‌ستیزی

همان‌طور که گفته شد، یکی از مؤلفه‌های ناسیونالیسم ایرانی باستان‌گرایی است. از نظر مورخان دوره پهلوی، دوران ایران باستان دارای تمدن باشکوهی بوده و از نظر سیاسی، علمی، و فرهنگی سرآمد تاریخ ایران است. پرواضح است که با چنین نگاهی به ایران باستان، اعراب که این دوران آرمانی را نابود کردند مورد نفرت و تحقیر قرار می‌گیرند. نفیسی نیز در آثار مختلف خود به تحقیر اعراب می‌پردازد. وی در مقدمه کتاب بابک خرم‌دین به‌جای عبارت «حملة اعراب» از واژه «دست‌برد اعراب» استفاده می‌کند و ایشان را یک مشت مردم سرپایرهنه اشترسوار می‌داند (نفیسی ۱۳۴۸: ۵). باز در ادامه همین کتاب معتقد است که در تاریخ هیچ دیاری آن‌همه جنبش و کوشش و بردباری را که ایرانیان در مدت سه‌هزار سال تاریخ و سه‌هزار سال پیش از تاریخ برای رهایی خویشتن از دست‌بردهای پیاپی ملل نژاد سامی و نژاد یافثی آشکار کرده‌اند نمی‌توان دید (همان: ۶). پس از آن نیز اعراب را بی‌خط و دانش و مشتی انسان سوسمارخور معرفی می‌کند که همه مردم ایران در برابر ایشان ایستادگی کرده‌اند (همان: ۷). نفیسی هم‌چنین به‌جای استفاده از واژه‌های «عرب» و «اعراب» از واژه‌های «تازی» و «تازیان» استفاده می‌کند. این واژه در طول تاریخ معانی متفاوتی داشته، اما در دوران معاصر و با رشد اندیشه‌های باستان‌گرایی و عرب‌ستیزانه، معنی تحقیرآمیزی به‌خود گرفته است (قیم ۱۴۰۱: ۹۵). نفیسی در کتاب ماه‌نخشب، که شرح حال مقنع است، او و یارانش را ایرانیانی با نژاد پاک می‌داند (نفیسی ۱۳۳۴: ۹). این حکایت سوی دیگری هم دارد؛ اگر در این سو نژاد ایرانی نماد پاکی و خلوص و کمال و دانش‌گری است، در آن سو نژاد عرب سرشار از زشتی و نابه‌کاری و ناپاکی فطری است.

در سرتاسر این کتاب، نفیسی از واژه «عرب» استفاده نکرده و «تازی» را به‌جای آن به‌کار برده است (قیم ۱۴۰۱: ۱۱۰). او خود در این کتاب می‌نویسد که مقنع به ترکان سپاه خود دستور حمله به مسلمانان را داد و خون ایشان را مباح کرد و در ادامه می‌نویسد که حکیم احمد، فرمان‌ده سپاهیان مقنع در بخارا، به‌یاری «خشوعی و باغی و کردک»، که سه تن از سرهنگان آن سپاه بودند، در اطراف بخارا به کشتار و تاراج دست زد، چنان‌که مردم بخارا

هراسان شدند و نزد حسین بن معاذ، که از جانب تازیان حکمران این سرزمین بود، رفتند و او را به برابری با سفیدجامگان برانگیختند (نفیسی ۱۳۳۴: ۲۳)؛ اما هرگز از این حملات تحت عنوان جنایت و دستبرد یاد نمی‌کند. او هم‌چنین حمله اعراب به ایران را دستبرد و حمله خسرو پرویز به روم را باعث افتخار و عظمت ایران می‌داند. این که چه تفاوتی بین این دو حمله وجود دارد مشخص نیست. تنها مسئله‌ای که مشخص است کینه وی از اعراب است.

نفیسی بدون در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و زیستی شبه‌جزیره عربستان ایشان را مردمی سوسمارخور و بی‌تمدن معرفی می‌کند. یکی از عوامل تأثیرگذار در خلق و خو، آداب و رسوم، و فرهنگ مردمان در گذشته جغرافیا بوده است. موقعیت و شرایط جغرافیایی شبه‌جزیره عربستان پیش از بعثت پیامبر (ص) موجب شکل‌گیری جامعه‌ای با خصوصیات و ویژگی‌های خاص در این سرزمین گردیده بود. به دلیل کمبود آب، فقدان شرایط کشاورزی، و یک‌جانشینی، اکثریت مردمان به صورت دسته‌های چندده‌نفری (یعنی قبیله) زندگی سختی را تجربه می‌کردند. این قبایل همواره به دنبال چراگاه از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌کردند. این سرزمین به حدی خشک و بدون آب و علف است که اعراب ساکن در آن در انزوا و جدا از جهان متمدن آن روز به سر می‌بردند (محمدی ۱۳۹۰: ۱۲۰). به دلیل وجود بیابان‌ها و صحرای خشک، سوزان، و پهناور، با وجود این که در دل منطقه استراتژیک خاورمیانه واقع است، مهاجمان و جهان‌گشایان به ناچار در لشکرکشی‌ها و تهاجمات آن را دور می‌زدند و به دلیل شرایط سخت، حتی زحمت عبور از آن را به خود نمی‌دادند. این وضعیت از طمع و تهاجم و سلطه قدرت‌های اطراف به جزیره العرب می‌کاست و از سویی محدودیت، عقب‌افتادگی، و انزوای ساکنانش را به دنبال داشت (شهیدی ۱۳۸۳: ۱۲). مشخص است که قطعاً چنین شرایط جغرافیایی سختی در اخلاق و رفتار ساکنان آن تأثیر به‌سزایی می‌گذارد. بررسی و قضاوت رفتار عرب پیش از اسلام بدون در نظر گرفتن این شرایط جغرافیایی ناقص و غیرممکن است. نفیسی هم‌چنین اعراب را مردمی بدون علم و دانش معرفی می‌کند؛ این در حالی است که نفیسی، که خود ادیب بزرگی بود، باید بداند که بسیاری از قالب‌های شعر فارسی از عربی گرفته شده و اعراب در شعر و شاعری از سرآمدان روزگار خود بودند. جرجی زیدان در کتاب *تاریخ تمدن اسلام* مجموعه علوم را که اعراب از آن اطلاع داشتند ذکر کرده است که ستاره‌شناسی، شعر و شاعری، تاریخ، انساب، هواشناسی، و ... از جمله آن‌هاست (زیدان ۱۳۷۲: ج ۱، ۴۰۱-۴۳۳). جدای از مسئله علم و دانش در حجاز، شهرنشینی نیز در کنار زندگی بدوی رواج داشت (دلو ۱۹۸۹: ج ۱، ۳۹) و

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۳

اعراب این منطقه به تجارت می‌پرداختند و حجاز پیوسته پذیرای کشتی‌های بازرگانی حبشه، چین، هند، و مصر بود (سباعی ۱۹۹۹: ج ۱، ۴۰).

اعراب نیز از قرن‌ها پیش از اسلام خط و کتابت داشتند. حتی از چند صد سال پیش از میلاد نوشتن می‌دانستند. در اکناف جزیره العرب نوشته‌هایی به یونانی یا زبان‌های دیگر یافت شده است. اعراب پیش از اسلام به خطی که در یمن ظهور کرده بود و امروز آن را خط «مسند» یا «حمیر» می‌گویند می‌نوشتند. در عصر جاهلی در عربستان دو نوع خط رواج داشت: مسند و جزم. مسند در اصل خط اعراب جنوب بود و در دیگر بلاد عرب نیز رواج داشت. خط جزم خط اهل مکه و مدینه و اعراب عراق و اعراب شمالی بود (آیتی ۱۳۵۶: ۲۳۹).

واضح است که گفته‌های نفیسی در مورد اعراب دور از حقیقت بوده است و اعراب نیز دارای فرهنگ، تمدن، علم، و دانش بودند که بیش‌تر آن سهم اعراب جنوب عربستان بود. شرایط جغرافیایی عربستان خصلت‌های خوب و بد را یک‌جا به اعراب تحمیل کرده بود. در چنین شرایط بد جغرافیایی، داشتن خصلت‌هایی نظیر شاعری، شجاعت، و جوان‌مردی بسیار قابل‌ستایش است. اما ذهن ایدئولوژی‌زده نفیسی تنها بخشی را با برجسته‌سازی خاصی می‌بیند. او به هر شکلی به دنبال اثبات تفکرات خود است. عرب‌ستیزی وی حتی می‌تواند نشان از اسلام‌ستیزی باشد، چراکه وی با تحقیر اعراب به ستایش ایران باستان می‌پردازد و هیچ‌جایی در نوشته‌های خود حساب اعراب را از اسلام جدا نکرده است.

عرب‌ستیزی نفیسی با ستایش نژاد آریایی نیز همراه است. پیشینه نژادگرایی و ستایش نژاد آریایی به دوره قاجار و اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی و فتح‌علی آخوندزاده برمی‌گردد. میرزا آقاخان معتقد است که ایرانیان را از آن‌رو «آرین» می‌خواندند که آتش و آفتاب را می‌پرستیدند. وی سپس بنیان تمدن بشر را به ایرانیان آریایی نسبت می‌دهد و نیامیهن آریایی‌ها را ایران می‌داند (کرمانی ۱۳۲۶: ۲۹).

۴. نژادگرایی

در دوره رضاشاه و برای ساخت دولت - ملت جدید، یک‌سان‌سازی اجباری فرهنگی ضروری به‌نظر می‌آمد، تا این تفکر که «ایرانیان کنونی همه از نژاد آریایی هستند» غالب و ترویج شود. در نتیجه، مورخان زیادی نظیر پیرنیا و نفیسی به این مسئله پرداختند. پیرنیا، در اولین کتاب درسی که به سفارش دولت پهلوی نوشت، بخشی از فصل اول آن را «نژادها، نژاد سفیدپوست، مردم هندواروپایی» نام نهاد که مبتنی بر علم نژادشناسی بود (ضیاء‌ابراهیمی ۱۳۹۶: ۲۳۰).

کتاب‌های دوره پهلوی اول نیز که تجلی‌گر روح زمانه خود بودند آرای پیرنیا را نشر می‌دادند. در کتاب چهارم ابتدایی آمده که همه ایرانیان از نژاد آریا هستند (بی‌نا ۱۳۱۰: ۲۷۶) و یا در کتاب جغرافیای سال ششم آمده که ما همه اولاد آریایی‌هایی هستیم که در شمال غرب دریای خزر سکونت داشتند (بی‌نا ۱۳۱۶: ۸۷).

سعید نفیسی اعتقاد دارد که آریاییان نیای کنونی ما (مردمان زمان خود) هستند (نفیسی ۱۳۸۷: ۲۸۰). وی هم‌چنین درباب زبان اوستایی اعتقاد دارد که این زبان زبان پدران ما یعنی آریایی‌ها بوده است. در ادامه، درباب زبان مادی و پارسی باز هم از لفظ «پدران ما» استفاده می‌کند (نفیسی ۱۳۴۴: ۹-۱۰). نفیسی سعی دارد نشان دهد که ایرانیان کنونی همگی از نژاد آریایی هستند، درحالی‌که در جای دیگر (که به آن پرداخته خواهد شد) اعتقاد دارد که ایران همواره مورد هجوم اقوام سامی و یافثی بوده است. وی البته پاسخ این نکته را نمی‌دهد که اگر ایران در طول تاریخ خود همواره مورد هجوم چنین اقوامی بوده، چگونه ممکن است که همه ایرانیان کنونی هنوز از یک نژاد باشند؟

مسئله‌ای ممکن نیست. نفیسی و هم‌فکران وی تصور می‌کنند که ملت از مردمانی با یک نژاد و زبان مشترک تشکیل شده، درحالی‌که همان‌طور که آنتونی اسمیت معتقد است: «ملت جمعیت انسانی اسم‌داری است که در داشتن سرزمین تاریخی، اساطیر مشترک و خاطرات تاریخی، توده مردم فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک و حقوق و تکالیف مشترک برای همه اعضا اشتراک داشته باشند» (اسمیت ۱۳۸۳: ۲۴). داشتن نژاد و زبان مشترک هرگز نمی‌تواند عامل اصلی برای شکل‌گیری دولت - ملت باشد. چه بسیار ملت‌هایی که از یک زبان مشترک برخوردار هستند، اما در جغرافیای سیاسی مختلفی زندگی می‌کنند، مثل ایران و تاجیکستان، و مثال نقض این مسئله هم مردمان استرالیا و آمریکا هستند. وی حتی، بدون در نظر گرفتن شواهد تاریخی، افغانستان را که پس از حمله مغول شاهد مهاجرت گسترده این قوم و ازبکان شد فارس‌نژاد معرفی می‌کند! (نفیسی ۱۳۶۸: ج ۱، ۹۹). گویا نفیسی فراموش کرده که مردم این سرزمین یک تاریخ و فرهنگ مشترک دارند. وی چنان غرق در ایدئولوژی دولت - ملت‌سازی پهلوی از طریق یک‌سان‌سازی اجباری فرهنگ، زبان، و نژاد شده که جز این موارد نمی‌اندیشد.

وی اعتقاد دارد که پس از حمله اعراب، مردم دیگری که در فلسطین، شام، مصر، و شمال آفریقا به سرنوشت ایرانیان دچار گشتند به یک‌باره نابود شدند و امروز کم‌ترین اثر زنده‌ای از زبان، نژاد، تمدن، و فرهنگشان نیست. اما ایران هنوز مانده است و ایرانیان خود بهتر از همه

می‌دانند که باز هم خواهند ماند. این همه از آن است که تفاوت بسیار بزرگی میان ملت ایران و ملل دیگر جهان است (نفیسی ۱۳۴۸: ۵-۶). بیش‌تر مطالب تاریخی نفیسی عمق ندارد و بسیار مبتدیان‌ه نوشته شده است. وی عامل تغییر زبان مردمان مصر، سوریه، و ... را عامل برتری نژادی می‌داند، درحالی‌که این مسئله را نمی‌توان به عوامل نژادی و یا برتری یک ملت بر ملت دیگر نسبت داد. به‌عنوان نمونه، بررسی کشور مصر در مسئله تغییر زبان می‌تواند راه‌گشا باشد. حکومت مصر در زمان حمله اعراب در دست رومی‌ها بود و پیش‌از آن نیز مدت‌زمان زیادی در دست یونانی‌ها و ایرانی‌ها بود. زبان رسمی دربار یونانی بود، اما زبان مردم عادی قبطی بود که از آن نوشته‌ای باقی نمانده بود. پس از مسیحی‌شدن مصری‌ها به فرهنگ مصر باستان به‌چشم فرهنگ بت‌پرستی نگریسته شد و به همین منظور آثار و نوشته‌های آن نیز رفته‌رفته نابود شد؛ درنتیجه، پس از فتح مصر و با مهاجرت اعراب به این مناطق، زمینه برای تغییر زبان مصر فراهم بود (آزادی و محمودآبادی ۱۳۹۰: ۳۹). المرشدی به‌نقل از عبدالعزیز صالح معتقد است که زبان قدیمی مصری که آن را با خط هیروگلیفی می‌نوشتند در اصوات و صیغه‌ها و مفردات مشابهت زیادی با زبان‌های سامی دارد و نشان می‌دهد که اصل آن جداگانه نیست، بلکه ریشه آن‌ها مشترک بوده است (المرشدی ۱۹۹۳: ۲۲).

نفیسی در جای دیگر سعی دارد که یک دوگانه نژادی بین آریایی‌ها و سامی‌ها به‌وجود آورد که در آن نژاد آریایی ایرانی همواره موردحمله اقوام سامی و یافثی بوده است (نفیسی ۱۳۴۸: ۶)، درحالی‌که در دنیای قدیم جنگ امری بدیهی و طبیعی بوده و اکثر حکومت‌ها با جنگ و خون‌ریزی شکل گرفته‌اند و هیچ حکومتی هم مستثنی نمی‌شود.

۵. شخصیت‌محوری و تجلیل از رضاشاه

پس از حمله اعراب به ایران، افراد زیادی در گوشه‌وکنار ایران با انگیزه‌های مختلف دست به قیام علیه اعراب و دستگاه خلافت زدند. یکی از ویژگی‌های مورخان دوره پهلوی شخصیت‌گرایی است. آنان برای مشروعیت‌سازی رضاشاه پهلوی اشخاصی را که در طول تاریخ بیش‌تر از نظر نظامی شناخته شده و یا شاهان موفق بودند برجسته کرده و رضاشاه را ادامه‌دهنده راه ایشان معرفی می‌کنند. ایران مرد خود را یافته است و این احتمال قوت می‌گرفت که در بزنگاه تاریخ قرار گرفته‌ایم و این مرد چهل و چندساله که تا چند روز قبل او را افسری حادثه‌جو می‌پنداشتیم می‌خواهد تاریخ را ورق زند و صفحه تازه‌ای در آن بگشاید. در ذهن تخیل زای و پوینده‌ام دورنمای اردشیر بابکان و نادرشاه افشار پدیدار شده بود (دشتی ۱۳۵۴:

(۳۶). داور نیز در مقاله‌ای که در روزنامه‌ی *مرد آزاد* منتشر کرده بود معتقد است که در هیچ دوره‌ای ملت ایران چیزی نبوده؛ هرچه از ایران دیده شده است کار رؤسای ایرانی است! از سیروس تا نادر، از آقامحمدشاه تا رضاخان سردارسپه، هر کاری در ایران شده که بشود پیش دو نفر بیرون آورد آن کار از لیاقت سلاطین و سرکرده‌های ایران بوده، نه ناشی از ملت (داور ۱۳۰۲: ۱). هم‌چنین، امثال نفیسی سعی داشتند تا با بیان داستان‌های افرادی نظیر بابک خرم‌دین، المقنع، و ... احساسات میهن‌پرستانه‌ی ایرانیان را برانگیزند. از همان روز نخستین که پای تازیان در ایران باز شد مردم ایران به پیروی از ایشان خشنود نبودند. دیاری که در آن زمان یکی از متمدن‌ترین کشورهای جهان بود چگونه می‌توانست به گروهی مانند تازیان آن زمان تن در دهد؟ (نفیسی ۱۳۳۵: ۱۱).

نفیسی تعدادی از آثار خود را به شرح زندگی امثال ابومسلم، بابک، المقنع، خاندان طاهر، و ... اختصاص داده است و اعتقاد دارد که همه‌ی ایشان برای انتقام از اعراب اقداماتی را علیه ایشان انجام داده‌اند. او ابومسلم را امیر و پهلوانی می‌داند که چون ایرانیان خواستند از شر خلافت سفاک و خون‌ریز بنی‌امیه خلاص شوند، قیام کرد و به‌جای ایشان عباسیان را که میانه‌روتر بودند به‌خلافت نشانند (همان: ۱۲). نفیسی سعی زیادی دارد که از ابومسلم یک قهرمان ملی بسازد، اما آیا این مسئله با شواهد تاریخ هم‌خوانی دارد؟ یعقوبی وی را از موالی می‌داند (یعقوبی ۱۳۶۶: ۳۵۶)؛ وی در خدمت خاندان عباسی بود. جدای از خدمتی که در به‌خلافت‌رسیدن عباسیان داشت، در موارد متعددی ایشان را یاری رساند. وی، هنگامی که دید ابوسلمه ممکن است برای دستگاه خلافت در دسرساز شود، دستور قتل او را داد (دینوری ۱۳۶۴: ۴۱۲). سپس برای پایداری دستگاه خلافت تعداد زیادی شورش را سرکوب و حملات زیادی را دفع کرد. ابتدا قیام شریک بن شیخ در بخارا را سرکوب کرد (نرشخی ۱۳۶۳: ج ۱، ۸۶-۸۹). در ابتدای خلافت منصور، عمویش عبدالله بن علی شورش کرد و تعدادی از خراسانیان به او پیوستند. کار شورش بالا گرفت و سرانجام پس از چندین ماه ابومسلم شورش را سرکوب کرد (ابن‌اثیر ۱۳۸۵ ق: ج ۵، ۴۶۹). درباره‌ی شخصیت ابومسلم نیز گفته‌اند که شعر عربی می‌گفت و حتی ابن‌خلکان ابیاتی از وی نقل می‌کند (ابن‌خلکان ۱۹۷۰: ج ۳، ۱۵۲).

این واقعه به‌درستی نشان می‌دهد که ابومسلم تاچه‌حد در اختیار منافع و مطامع عباسیان حرکت می‌کرد. بنابراین، باید اذعان داشت که نفیسی درخصوص تحلیل و تبیین وقایع ایران بعد از اسلام راه افراط در پیش گرفت و آنچه بدان باور داشت با واقعیت‌های تاریخی به‌هیچ‌عنوان هم‌خوانی ندارد. نفیسی حتی برای اثبات این مسئله که ایرانیان خلافت اموی را

برانداختند به‌عمد به‌جای واژه‌های «خراسانیان» از «ایرانیان» استفاده می‌کند، درحالی‌که در سپاه ابومسلم تعداد زیادی عرب وجود داشت. از جمله این اعراب عشیره کرمانی، خراعه، و بنی تمیم بودند (طبری ۱۳۵۸: ج ۴۷، ۶). در وصیت تاریخی ابراهیم امام به ابومسلم نیز آمده که:

یمینان را در نظر بگیر! زیرا کار خلافت بدون آنان راست نیاید. مردم ربیع را نیز در نظر گیر! زیرا آنان نیز هم‌راه یمینان هستند. اما درمورد قبیله مضر، آنان دشمنان نزدیک هستند. در کار آنان اگر دچار شک و شبهه‌ای شدی، آنان را بکش (دینوری ۱۳۸۰: ۳۴۲).

این وصیت نشان‌دهنده حضور چشم‌گیر اعراب در سپاهیان ابومسلم است.

نفیسی طاهر و خاندان او را نیز از کسانی می‌داند که در راه استقلال ایران قیام کردند. او درمورد این خاندان می‌گوید که خاندان طاهر تعصب ایرانی و مهر به دیار و خاندان و نژاد و تبار در ایشان بوده است (نفیسی ۱۳۳۵: ۱۷)، اما شواهد تاریخی خلاف این مسئله را نشان می‌دهد؛ طاهر گرچه راه را برای سلسله‌های مستقل بعدی هموار کرد، اما هیچ منبعی مبنی بر این‌که همه خاندان وی خواهان استقلال کامل از خلافت و یا به‌دنبال احیای ایران بودند در دست نیست. نفیسی خود دلیل رفتن طاهر به خراسان را نه برای احیای ایران، بلکه بیم او از کشته‌شدن توسط مأمون می‌داند (همان: ۱۴۵). پس از مرگ طاهر، مأمون پسرش طلحه را به حکمرانی خراسان انتخاب کرد (همان: ۱۷۵). اگر طاهریان داعیه استقلال داشتند، مأمون هرگز به پسر وی اجازه نمی‌داد که جانشین طاهر شود. فرزند دیگر طاهر یعنی عبدالله از کودکی در دربار مأمون رشد یافت و از سرداران مشهور وی بود. او درابتدا با جانشین مأمون یعنی معتمد روابط خوبی نداشت، اما پس از آن‌که قیام مازیار را سرکوب کرد، روابطش با او نیکو گردید. راوندی در *تاریخ اجتماعی ایران* اعتقاد دارد که عبدالله به‌علت نبرد با بابک و مازیار پسر قارن و محو زبان و ادب پارسی هرگز مورد توجه ایرانیان اصیل نبود و یعقوب صفاری که می‌خواست عباسیان را براندازد تصمیم به براندازی حکومت طاهریان گرفت و هنگامی‌که نیشابور را محاصره کرد محمد بن طاهر به‌جای جنگیدن به وی گفت: «اگر به فرمان خلیفه آمده‌ای، فرمان وی عرضه کن تا ولایت به تو سپارم، وگرنه بازگرد». یعقوب در جواب نماینده او شمشیر از نیام بیرون کشید و گفت: «فرمان من این است» (راوندی ۱۳۸۲: ج ۲، ۱۹۸).

این موارد به‌خوبی حکایت از این دارد که خاندان طاهری به هر دلیلی بسیار محافظه‌کار بودند و بیش‌تر سعی داشتند تا روابط خود با دستگاه خلافت را حفظ کنند و به همین دلیل، همه این خاندان را نمی‌توان در ردیف مدعیان استقلال ایران آورد. یکی دیگر از وجوه ناسیونالیسم ایرانی در دوره معاصر تحقیر قاجاریه و قهرمان‌سازی از شخصیت رضاشاه است.

نفیسی نیز در کتب مربوط به تاریخ معاصر خود تصویری قهرمان‌گونه از رضاشاه پهلوی ترسیم کرده و در عین حال به تحقیر قاجاریه پرداخته است. وی در کتاب *تاریخ شاهنشاهی رضاشاه پهلوی* به انتقاد از قاجار می‌پردازد و این دوره را بدترین دوره انحلال و تنزل در کشور می‌داند (نفیسی ۱۳۴۴: ۵). از رضاشاه تحت عنوان «پهلوان» نام می‌برد (همان: ۸) و سپس، به نوبت، اقدامات او را بیان می‌کند. نکته جالب این است که بسیاری از اقدامات و اصلاحاتی که در دوره رضاشاه انجام گرفت زائیده فکر اطرافیان وی نظیر داور، فروغی، تیمورتاش، و ... بود؛ اما در این کتاب هرگز نامی از این اشخاص برده نمی‌شود، چرا که هدف برجسته کردن شخص رضاشاه است، نه بیان حقایق تاریخی. از صفحه ۴۰ تا ۴۶ کتاب درباره اصلاحات قضایی صحبت شده و شگفت‌آور است که نامی از علی‌اکبر داور در این چند صفحه برده نمی‌شود! (همان: ۴۰-۴۶). نفیسی برای توجیه اقدامات رضاشاه در سرکوب ایلات و عشایر بیان می‌کند که هرکس اندکی بررسی در تاریخ ارتش ایران بکند می‌بیند کشوری است که در روزگار هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، و پس از آن در همه ادوار تاریخ کهن خود تا زمان صفویه، نادرشاه، و کریم‌خان ارتشی داشته که نه تنها حدود کشور را پاسداری می‌کرده، بلکه سرکشان و فتنه‌جویان داخلی را نیز فرمان‌بردار خود می‌کرده است (همان: ۲۶).

وی در ادامه و برای توجیه متحدالشکل کردن اجباری البسه دلایل عجیبی آورده و اعتقاد دارد که کم‌ترین فایده آن این بود که ایرانیان را یکسان و هم‌رنگ کرد و نفاق را از بین برد (همان: ۵۵)؛ و در باب کشف حجاب عقیده دارد که در تاریخ هیچ دیاری کاری بدین دشواری به این آسانی به پایان نرسیده است (همان: ۵۶). این مسئله درست برخلاف شواهد تاریخی است. اسناد چاپ‌شده موجود حاکی از آن است که با وجود اصرار حکومت و خشونت مأموران، اجرای امریه کشف حجاب با دشواری‌هایی روبه‌رو شد. تعارض این امریه با فرهنگ دینی مردم و تقابل روحانیان با آن از مهم‌ترین این دشواری‌ها بود و حاکمان ولایات با تأکید بر این دشواری حکومت مرکزی را که پیوسته خواهان تسریع در اجرای امریه کشف حجاب بود به صبوری فرامی‌خواندند. برای نمونه، حاکم اصفهان این نکته را این‌گونه بیان می‌کرد که «در مثل اصفهان، جایی که حتی در شبکه‌چی‌های آن هم معمم بوده‌اند، این قبیل مسائل و ترک عادت چندصدساله باید به تدریج عملی گردد» (خشونت و فرهنگ ۱۳۷۱: ۶۱). حاکم بندر لنگه نیز، با بیان این‌که زنان آن ناحیه عادت به کارگیری «بتوله» (یعنی برقعی که همه وقت به صورت دارند و جز دو چشم تمام صورت آن‌ها مستور است) دارند و حتی در میهمانی‌های زنانه این برقع را بر صورت می‌گذارند، خواهان به تعویق انداختن اجرای این امریه در آن خطه شده است (تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد ۱۳۷۸: ۱۵۰). وضع در شهرهای دیگر نیز کم‌وبیش همین است.

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۸۹

حاکم همدان از «تعصب زیاد» مردم آن شهر سخن می‌گوید (خشونت و فرهنگ ۱۳۷۱: ۳۱۱). از خرمشهر خبر می‌رسد که «اهالی به‌طور قاجاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک عراق رفته‌اند» (همان: ۲۰۱). غالب زنان نیشابور از خانه بیرون نمی‌آمدند (همان: ۱۹۰) و حاکم قم از استعفای چند تن از «معلمات» خبر می‌دهد و می‌افزاید که اغلب اهالی قم به‌واسطه انتشار خبر درباره رفع حجاب دخترهای خود را از مدرسه بیرون آورده‌اند (همان: ۲۱۹). کار مقاومت در برابر این اقدام دولت به آن‌جا می‌کشد که رئیس فرهنگ ملایر تهدید به قتل می‌شود، زیرا که «موضوع ناموس است» و می‌توان «یک نفر را که اسباب زحمت همه را فراهم کرده تلف نمود و راحت شد» (همان: ۲۹۶). موارد فوق به‌خوبی ثابت می‌کند که برخلاف گفته‌های نفیسی، ماجرای کشف حجاب چندان هم به‌راحتی صورت نگرفته است. نفیسی درباره شکل‌گیری فرهنگستان هم‌راه با ضدیت و تخریب متعصبانه دوره قاجاریه چنین آورده است:

دیگر از اصلاحات مهمی که در این زمینه صورت گرفت تصفیه زبان فارسی از کلمات و الفاظ و ترکیبات ناملایم و ناگوار زبان‌های بیگانه و تأسیس فرهنگستان ایران، برای این کار، اقداماتی بود که در این دوره و در این راه به عمل آمد منابع تاریخ‌نگاری رسمی و تبلیغاتی عهد پهلوی نیز اقدام رضاشاه را در تأسیس فرهنگستان و تصفیه زبان فارسی از کلمات بیگانه از زمره اصلاحات مهم فرهنگی این عصر معرفی کرده‌اند و آن را گامی مهم و اساسی در تقویت روح ملیت دانسته‌اند (نفیسی ۱۳۴۴: ۹۹)..

مسئله تغییر لغات بیگانه اگر تنها محدود به لغات انگلیسی، فرانسوی، روسی و ... بود، امری پسندیده تلقی می‌شد، اما مسئله فقط به این‌جا محدود نمی‌شد. حکمت در این‌باره می‌گوید:

بعضی مجامع سعی می‌کردند لغات خارجی مخصوصاً کلمات عربی را از السنه و مکاتبات رسمی برداشته و به‌جای آن‌ها لغات و واژه‌های غیرمأنوس باستانی بگذارند یا واژه تازه‌ای بی‌اصل وضع کنند. بعضی دیگر هم که میل و نظر شاهنشاه را در این‌باره دانسته بودند به‌قصد استفاده شخصی و تقرب به مقامات عالیه می‌کوشیدند که از این نهضت ملی به‌نفع خود استفاده کنند و به‌حدی راه افراط و مبالغه پیمودند که بیم آن می‌رفت که بنای عالی‌قدر زبان شیرین بیان فارسی که از مفاخر این قوم و ملت است واژگون شود (حکمت ۲۵۳۵: ۲۳-۲۴).

حذف نام شهرهایی که به ترکی یا عربی بود و یا به نام ایلی نام‌گذاری شده بود در رأس برنامه قرار گرفت. آشفتگی این بازار دولت را بر آن داشت تا در ۱۳۱۴ شمسی فرهنگستان ایران را با گل‌چینی از استادان لغت و فن ایجاد کند. کمیسیون جغرافیا به ریاست رضازاده شفق

تا پایان ۱۳۱۹ شمسی موفق شد که ۱۰۷ عنوان جغرافیایی جدید جانشین واژه‌های قدیمی کند که بیش‌تر با کلمات پهلوی «رضا»، «سپه»، «شاه»، و «شاهپور» ساخته شده بودند (جلال‌پور ۱۳۹۰: ۵۹). بسیاری از اسامی شهرها قرن‌ها به همین نام بود و درواقع جزئی از فرهنگ مردم آن منطقه شده بود. این تغییرات جزئی هرگز نمی‌توانست گامی مهم برای تقویت روح ملیت قرار گیرد. در کشوری که دارای مردمانی با زبان، فرهنگ، و قومیت‌های متفاوت است، چنین اقدامی نتایجی در پی ندارد.

۶. نتیجه‌گیری

پس از جنگ‌های ایران و روس و ورود اندیشه‌های متجددانه در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، زمینه برای تغییر و تحول در بسیاری از حوزه‌های فکری، فرهنگی، و ... فراهم شد. تاریخ‌نگاری یکی از این علوم بود. تاریخ و تاریخ‌نگاری یکی از مهم‌ترین علوم برای نهادهای ایدئولوژی‌های حکومت‌ها در ذهن مردم است. حکومت پهلوی نیز برای بسترسازی جهت اقدامات خود از یک سو و مشروعیت‌سازی جهت بقای خود از سوی دیگر به تاریخ و تاریخ‌نگاری توجه ویژه‌ای کرد. سعید نفیسی یکی از همین مورخان است. با نگاه به آثار وی در زمینه تاریخ می‌توان نتیجه گرفت که وی سهم زیادی در گسترش این نوع از تاریخ‌نگاری دارد. نفیسی در تاریخ‌نگاری خود به مردم عادی توجه زیادی نداشته و غرق در شخصیت‌ها و دربار و بزرگان است. وی از مورخانی بود که در جهت پروژه ملت‌سازی پهلوی اول می‌نوشت و حرکت می‌کرد. آثار او همه تبلیغی برای ایدئولوژی‌های پهلوی بود. حکومت پهلوی در پی ساخت دولت - ملتی جدید برپایه زبان، نژاد، و فرهنگ مشترک بود. برای پهلوی یک‌سان‌کردن ظواهر مثل البسه و السنه از اهمیت زیادی برخوردار بود و نفیسی نیز مورخی بود که تلاش کرد تا چنین مسائلی را در آثار خود تبلیغ کند. او با نوشتن از ایران باستان سعی داشت تا ذهن ایرانیان را از اسلام و اعراب جدا کند و با نوشتن از شخصیت‌های تاریخی که علیه اعراب قیام کرده بودند، سعی در تقویت روحیه ملی‌گرایی و ناسیونالیستی داشت. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی وظیفه مشروعیت‌سازی برای حکومت را نیز برعهده دارد. به همین دلیل، نفیسی در آثار مربوط به تاریخ معاصر خود با تحلیل‌هایی مبتدیانه به تحقیر قاجاریه می‌پردازد و بدون ذکر نام اطرافیان رضاشاه که در اصلاحات زمان وی نقش اساسی و محوری داشتند، تنها از شخص وی به‌عنوان بانی اصلاحات نام می‌برد. به‌نظر می‌رسد که وی آثار خود را تنها برای اهداف سیاسی نوشته است، وگرنه پایه و اساس بخش زیادی از مطالب وی

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۹۱

(نه اطلاعات و داده‌های تاریخی که در همه منابع موجود است) با واقعیات تاریخی هم‌خوانی ندارد. در پایان و پس از بررسی آثار نفیسی می‌توان چنین نتیجه گرفت که تاریخ‌نگاری نفیسی در خدمت حکومت قرار دارد و به همین منظور، وی تحلیل‌های بسیار ضعیفی از تاریخ ارائه می‌دهد. اسامی بیش‌تر آثار او رنگ‌وبوی ناسیونالیستی دارد. تاریخ‌نگاری او بر چهار رکن اساسی استوار است: باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، آریایی‌ستایی، و شخصیت‌محوری و تجلیل از رضاشاه به‌عنوان قهرمان ملی. تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی پهلوی نیز بر همین ارکان استوار است و این نشان می‌دهد که نفیسی در همین جهت می‌نوشته است.

کتاب‌نامه

کتاب‌ها

- آخوندزاده، فتح‌علی (۱۳۹۵)، *مکتوبات کمال‌الدوله و ملحقات آن*، به‌اهتمام علی‌اصغر حقدار، بی‌جا.
- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۴۹)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار البیروت.
- ابن‌خلکان، احمد بن محمد (۱۹۷۰)، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، محقق احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم؛ نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصوره انصاری، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷)، *سیاست در ایران؛ گروه‌ها، طبقات، و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: اختران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۴۳)، *آناهیتا؛ پنجاه گفتار پورداوود*، تهران: امیرکبیر.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)، *فرهنگ ایران باستان*، تهران: دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (۱۹۲۸)، *تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض ساسانیان*، تهران: خیام.
- تغییر لباس و کشف حجاب به‌روایت اسناد (۱۳۷۸)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- چیس، رابینسن (۱۳۸۹)، *تاریخ‌نگاری اسلامی*، ترجمه مصطفی سبجانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۵)، *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: پارس.
- خسروش و فرهنگ (۱۳۷۱)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دشتی، علی (۱۳۵۴)، *پنجاه‌وپنج*، تهران: چاپخانه سپهر.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۸۳)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۶۴)، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.

۱۹۲ جستارهای تاریخی، سال ۱۴، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

- دینوری، ابن قتیبه (۱۳۸۰)، *امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)*، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران: قفئوس.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۲، تهران: نگاه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵)، *روزگاران*، تهران: سخن.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۲)، *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهرکلام، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۳)، *تاریخ تحلیلی صدراسلام*، تهران: دانشگاه تهران.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر (۱۳۵۸ ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، القاهرة: مطبعة الاستقامة.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *شاهنامه*، تهران: امیرکبیر.
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲)، *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، مشهد: نشر نوند.
- کریم‌سن، آرتور (۱۳۸۹)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: نگاه.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۸)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: معین.
- المرشدی، محمدابراهیم (۱۹۹۳)، *عرویه مصر و اقباطها*، قاهره: دار الشرق الاوسط للنشر.
- ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۹۶)، *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴)، *نامه تنسر به گشنسب*، تهران: خوارزمی.
- نرشخی، محمد (۱۳۶۳)، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد قباوی، به‌کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۴)، *ماه نخشب*، تهران: طهوری.
- نفیسی، سعید (۱۳۳۵)، *تاریخ خاندان طاهری*، تهران: اقبال و شرکا.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴ شهریور ۱۳۲۰*، تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۸)، *بابک خرم‌دین؛ دلاور آذربایجان*، تهران: فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۷)، *تاریخ تمدن ساسانی*، تهران: کتاب پارسه.
- نفیسی، سعید (۱۳۹۰)، *تاریخ اجتماعی ایران: از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان*، تهران: کتاب پارسه.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۶۶)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات

- آزادی، فیروز و سیداصغر محمودآبادی (۱۳۹۰)، «زمینه‌های عرب شدن مصر در اسلام (۲۱ تا ۶۴ هجری)»، پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، س ۳، ش ۴.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۵۶)، «خط از آغاز تا اسلام»، ماه‌نامه آموزش و پرورش، س ۴۷، ش ۴.

سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵ش) و تاریخ‌نگاری ... (علی فردوسی و دیگران) ۱۹۳

جلال‌پور، شهره (۱۳۹۱)، «تحلیل تغییر اسامی شهرهای ایران در دوره پهلوی اول و نقش فرهنگستان ایران»، فصل‌نامه گنجینه اسناد، س ۲۲، دفتر ۴.

حاجیان‌پور، حمید (۱۳۷۶)، «جنبش مزدکی»، کیهان اندیشه، س ۱۳، ش ۷۴.

حسین طلائی، پرویز و لیلا نجفیان رضوی (۱۳۹۰)، «علل گرایش به ترجمه کتاب‌های تاریخی در عصر قاجار (با نگاهی به جریان‌های عمده ترجمه در ایران)»، پژوهش‌نامه انتقادی، س ۱۱، ش ۱.

طرفداری، علی‌محمد (۱۳۹۰)، «تاریخ: تأمل؛ تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران و پایه‌گذاری اوهم تاریخی مقدس»، سوره اندیشه، س ۴، ش ۵۰ و ۵۱.

قره‌داغی، معصومه (۱۳۹۹)، «تاریخ‌نویسی ناسیونالیستی در عصر قاجار»، فصل‌نامه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد محلات، دوره ۱۵، ش ۵۸.

قیم، عبدالنبی (۱۴۰۱)، «درباره واژه تازی»، آیین پژوهش، س ۳۳، ش ۱.

محمدی، محمدیار (۱۳۹۰)، «تأثیر موقعیت شبه‌جزیره عربستان بر گسترش اسلام و پیدایش تمدن اسلامی از آغاز تا فرجام»، فصل‌نامه پژوهشی تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۱، ش ۳.

وحید، رستم (۱۳۰۸)، «شرح حال سعید نفیسی»، ارمغان، دوره ۱۰، ش ۸ و ۹.

پایان‌نامه‌های فارسی

قربانی‌فر، یونس (۱۳۸۵)، تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در عصر پهلوی اول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.

مقدم‌خواه، شقایق (۱۳۹۳)، بررسی و تحلیل آثار و اندیشه‌های سعید نفیسی، رساله دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان.

نیکویخت، ناصر و عباس رنجبران (۱۳۸۷)، نقد و تحلیل شیوه سعید نفیسی در تصحیح متون ادبی کلاسیک فارسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم.

روزنامه‌ها

داور، علی‌اکبر (۱۳۰۲)، «یادداشت‌های یومیه»، مرد آزاد، س ۲، ش ۲۶.

